

بررسی تحلیلی روایات عرضه در گزاره‌های تاریخی مربوط به سیره پیامبر و اهل بیت

لیلا ابراهیمی^۱

سید محمد نقیب^۲

دریافت: ۹۶/۷/۱۷ پذیرش: ۹۶/۹/۲۰

چکیده

گزاره و اخبار تاریخی ناظر به سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، یکی از شاخه‌هایی است که در تفسیر آیات قرآن از اهمیتی قابل توجه برخوردار است. ولی به دلیل وجود اطلاعات غلط تاریخی در این زمینه که ناشی از جعل، دستکاری و ضعف رخ داده، نمی‌توان به تمام این اخبار و گزاره‌ها اعتماد کرد. این مقاله با روش مطالعه تحلیلی و با هدف تبیین گستره و مفاد روایات عرضه، به نقد و بررسی نمونه‌های تاریخی مربوط به سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام پرداخته است. در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت، یکی از راه‌های سنجش احادیث و تشخیص سره از ناسره، عرضه به قرآن است؛ از این رو وقتی بر مبنای روایات عرضه گفته شد که روایات را باید بر قرآن عرضه کرد در حالیکه اعتبار روایت از نقل تاریخی بیشتر است، پس قطعاً باید سیره منقول هم بر قرآن عرضه شود تا گزاره‌های صحیح تاریخی از سقیم آن‌ها تفکیک داده‌شوند.

کلید واژه‌ها: روایات عرضه، سیره منقول، گزاره‌های تاریخی

^۱ نویسنده مسوول: گروه تفسیر و علوم قرآن/تفسیر و علوم قرآن/سطح سه جامعه الزهرا قم، قم، ایران

^۲ گروه علوم و معارف قرآن، دانشگاه علوم و معارف قم، قم، ایران

مقدمه

تاریخ از ابزارهایی است که بدون آن امکان تفسیر بسیاری از آیات از قبیل قصص قرآنی، شأن نزول آیات و سور، فراهم نمی شود. یکی از مباحثی که در زیر مجموعه تاریخ مطرح می شود، بحث سیره است. نقل های تاریخی فراوانی در مورد سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام وجود دارد که با سایر گزاره ها و منقولات تاریخی متفاوت بوده و دارای اهمیت ویژه ای در میان مسلمانان است. ولی به دلیل وجود آسیب هایی مثل جعل، تحریف و اشاعه دروغ نمی توان به تمام گزاره های تاریخی در خصوص سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام اعتماد کرد. در بخش نقل های تاریخی ناظر به زندگی پیامبر اعظم و اهل بیت علیهم السلام، غالباً روند تفاسیر، از روند تساهل و تسامح پیروی کرده است و چه بسا ظواهر آیات، تحت الشعاع همین اخبار واقع شده و مسیر درک پیام الهی را متوقف ساخته است. به نظر می رسد که پیروی از متقدمان که بنای تساهل در روایات و نقل های تاریخی شیوه آنان بوده و داشتن روحیه ی اخباری گری که در اکثر مفسران نفوذ داشته است، در پیدایش چنین رویدادی بی تأثیر نبوده است. به همین دلیل لازم است این داده ها و اخبار تاریخی مورد سنجش و بررسی قرار گیرند تا داده های درست از نادرست تفکیک شوند. مهم ترین دستورالعمل و راه حلی که معصومین علیهم السلام برای تعیین درستی یا نادرستی روایات ارائه کرده اند، شیوه ی عرضه روایات به قرآن است؛ لذا سؤال اصلی بحث این است که آیا می توان گزاره های تاریخی مربوط به سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام را جهت شناخت صحت و عدم صحت آن ها بر قرآن عرضه کرد یا خیر صرفاً باید روایات بر قرآن عرضه شوند؟ و نمونه های آن کدام است؟

در اخبار تاریخی صرفاً نمی توان با بررسی سندی، روایات صحیح را انتخاب کرد، باید راه های دیگری برای تعیین سره از ناسره مورد استفاده قرار گیرد. جعل، دستکاری، ضعف و غیرواقعی بودن برخی نقل های تاریخی در خصوص سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام از موضوعاتی است که همه ی دانشمندان علوم اسلامی بر آن اذعان دارند. با توجه به اینکه برخی گزاره های تاریخی ناظر به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، با آنچه که قرآن از آن ها توصیف و تبیین نموده، منافی و متضاد است و ممکن است مخاطبان، اطلاعات غلط تاریخی موجود در سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام را به عنوان منبع شناخت خویش از اسلام قرار دهند؛ لذا

سنجش گزاره‌ها و اخبار تاریخی از طریق عرضه به قرآن، وظیفه‌ای عمدۀ محسوب می‌شود که باید مورد توجه مفسران و عالمان قرار بگیرد.

پیشینه پژوهش

موضوع نقد و بررسی روایات از طریق عرضه به قرآن در میان متقدمان از جمله تهذیب الاحکام و استبصار شیخ طوسی و الموضوعات ابن جوزی یافت می‌شود. علامه طباطبایی در تفسیر میزان در بخش بحث‌های روایی در مواردی به نقد روایات با قرآن پرداخته‌است. در زمینه عرضه روایات به قرآن و میزان دلالت آن‌ها، کتاب‌ها و مقالات متعددی منتشر شده است از جمله: کتاب «عرضه حدیث بر قرآن» مهدی احمدی نورآبادی، مقاله «مقصود از موافقت و مخالفت حدیث با قرآن در روایات عرض» اسماعیل سلطانی شورا خورلو. نویسنده در این مقاله ابتدا مفاهیم به کار رفته در آنها توضیح داده و سپس درباره مخالفت و عدم مخالفت روایات با قرآن بحث کرده و می‌نویسد که عرضه حدیث بر قرآن، اختصاص به صورت تعارض دو خبر با یکدیگر ندارد، بلکه تمامی اخبار و احادیث را باید به قرآن عرضه کرد، اگر مخالف کتاب بود کنار گذاشت. و مقاله «ضوابط عرضه روایات به قرآن کریم» حامد جوکار که به بررسی ضوابط و اصول فرایند عرضه به قرآن از جمله توجه به انواع مخالفت احادیث با قرآن، جایگاه بررسی سندی نسبت به نقد قرآنی، تمایز میان دو مقوله عرضه به هنگام تعارض و عرضه مطلق روایات پرداخته است. کتاب‌هایی که با عنوان «اسباب النزول» نگارش یافته‌اند از جمله اسباب النزول ناقدی، سیوطی اگرچه در خصوص سیره پیامبر و حضرت علی علیه السلام برخی نقل‌ها و اخبار را گزارش داده‌اند، ولی به دلیل اینکه برخی از این گزارشات دقیق و صحیح نیستند و نیاز به بررسی دقیق سندی و محتوایی دارند، دارای ایرادات و نواقصی هستند. ولی کتاب‌ها و آثاری که با نگاه انتقادی به دنبال سنجش منقولات تاریخی مربوط به سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام باشد، بعضاً بسیار کم و به صورت موردی است از جمله:

- ۱- کتاب «الصحيح من سيرة النبي الاعظم» علامه جعفر مرتضی که به صورت اجتهادی - کلامی، سیره پیامبر را تجزیه و تحلیل نموده و جعل و اسرائیلیات صورت گرفته را با دقت کشف و بررسی کرده است.

۲- کتاب «تاریخ اسلام از منظر قرآن» یعقوب جعفری نیا، با استفاده از آیات قرآن در یک بخش از کتاب به تحلیل زندگی پیامبر از ولادت تا هجرت و جنگ ها و حوادث مهم می‌پردازد.

۳- مقاله «نقد و تصحیح سیره و سبک زندگی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در کتب سیره و حدیث با تاکید بر دیدگاه اهل بیت علیهم السلام» مرتضی کهرمی. این مقاله روایات تاریخی سیره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در منابع اهل سنت را بررسی کرده و طبق دیدگاه اهل بیت علیهم السلام تصحیح کرده است.

۴- مقاله «سنجش اعتقادی اخبار تاریخی تفاسیر قرآن با بهره گیری از ملاک های علم تاریخ و علم حدیث» حسین شجاعی. نویسنده در این مقاله مطابقت و ناسازگاری با نص قرآن و روایات متواتر و همچنین ناهم خوانی با دلایل عقلی و علمی را به عنوان ملاکهای سنجش اخبار تاریخی تفاسیر تبیین نموده است.

آثار ذکر شده اگرچه از لحاظ محتوای علمی مفید و غنی هستند ولی به دلیل فقدان بررسی دقیق در مفهوم و گستره روایات عرضه و همچنین عدم نقد و بررسی نمونه های تاریخی در خصوص سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام دارای کاستی‌هایی می‌باشند. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی در پی آن است که عرضه به قرآن را به عنوان یکی از ملاک های ارزیابی در حوزه نقد گزاره‌های تاریخی مربوط به سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام تبیین کرده و بصورت نمونه، برای هر بخش، اخبار و گزارش های تاریخی به قرآن عرضه و مورد نقد قرار گرفته اند تا شاید سرآغازی بر پژوهش های عمیقی در این وادی گردیده و پالایش اخبار و نقل های تاریخی را تسریع نماید. این پژوهش حاوی چنین رویکردی است.

معناشناسی روایات عرضه

تعیین و تبیین مفهوم روایات عرضه، مسیر را برای تشخیص گزارش‌های صحیح تاریخی از ناصحیح روشن می‌کند. اینک چند مورد از روایات عرضه به قرآن را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

روایت اول: عَنْ كَلْبِ بْنِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَا أَتَاكُمْ عَنَّا مِنْ حَدِيثٍ لَا يُصَدِّقُهُ كِتَابُ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ» (برقی، بی تا، ۱/ ۲۲۱؛ عیاشی، بی تا، ۱/ ۹؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۲/ ۲۴۲). در روایت دیگر، تعبیر زخرف آمده است: «كُلَّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زَخْرَفٌ» (کلینی، ۱۳۶۵، ۱/ ۶۹).

به حسب ظاهر، عبارت «ما آتاکم عتاً» شامل صرفِ روایات نمی‌شود بلکه نقل تاریخی در مورد اهل بیت علیهم السّلام را هم شامل می‌شود؛ «ما آتاکم عتاً»، یعنی هر چه که از ما به شما رسید. نیز منظور از «حدیث» در روایت، حدیث اصطلاحی - یعنی روایت - نیست بلکه «حدیث» هر کلامی را شامل می‌شود. مضمون روایت اول این است که هر سخن و کلامی و هر چه که از ما به شما رسید که قرآن کریم آن را تصدیق نمی‌کند، باطل است.

روایت دوم: امام رضا (علیه‌السّلام) فرمود:

«فَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلَافَ الْقُرْآنِ» (طوسی، ۱۴۰۴ق، ۲۲۴، مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۲/۲۵۰).

بر اساس این روایت، معصوم (علیه السّلام) می‌فرماید: اگر نسبت به ما چیزی گفته شد در صورتی که خلاف قرآن باشد، نپذیرید.

روایت سوم: از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است: «إِنَّ عَلَيَّ كُلَّ حَقٍّ حَقِيقَةٌ وَ عَلَيَّ كُلُّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ» (کلینی، ۱۳۶۵، ۱/۶۹؛ حرّعاملی، ۱۳۶۷، ۱۸، حدیث ۱۰).

این روایت، همان روایت مشهور در این باب است که می‌فرماید: هر چه که موافق کتاب الله بود بپذیرید و هر چه که مخالف کتاب الله بود رها کنید. عبارت «ما وافق و ما خالف» دامنه گسترده ای دارد و تنها شامل حدیث و روایت اصطلاحی نیست بلکه سایر گزاره ها و داده های تاریخی ناظر به زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السّلام را نیز شامل می‌شود و عبارت «ما جاءکم» در روایت زیر بیانگر آن است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَطَبَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِمِثِّي فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ مَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ» (کلینی، ۱۳۶۵، ۱/۶۹).

روایت چهارم: از امام صادق علیه السّلام است که می‌فرماید: «ما لم يوافق من الحديث القرآن فهو زخرف» (کلینی، ۱۳۶۵، ۱/۶۹؛ حرّعاملی، ۱۳۶۷، ۱۸/۱۱۰).

یعنی آن چه از حدیث، موافق قرآن نباشد باطل است. ایوب بن حرّ نیز نقل می‌کند شنیدم امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: هر چیزی به قرآن و سنتبر می‌گردد و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد، باطل است: «كلّ شيءٍ مردودٌ إلى الكتابِ والسُّنةِ وكلُّ حديثٍ لا يُوافقُ كتابَ الله فهو زخرف» (کلینی، ۱۳۶۵، ۱/۶۹).

تا اینجا ثابت شد که عرضه روایات بر قرآن ضرورت دارد. حال چنانچه ضرورت عرضه روایت بر قرآن اثبات گردید؛ به اولویت، لزوم عرضه سیره منقول و گزاره‌های تاریخی مربوط به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام اثبات می‌گردد.

گستره روایات عرضه نسبت به گزاره‌های تاریخی

اکنون در بحث معناشناسی روایات مزبور به نکات زیر که از خود روایات قابل دستیابی

است، باید توجه شود:

الف) بر اساس این روایات، قرآن معیار سنجش گزارش‌های تاریخی مربوط به سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام دانسته شده است. آیت الله جوادی آملی بر این نکته تأکید دارند که سنت هیچ پیامبری - نه فقط پیامبر اسلام - مبین، معارض و مخالف با متن کتاب آسمانی او نیست ... ره‌آورد یقینی سنت اسلامی، لزوم عرضه حدیث بر قرآن است تا مخالف، مطرود و غیرمخالف آن مأخوذ گردد (جوادی آملی، ۱/ ۱۳۵).

ب) روایات عرضه، ضرورت مطابقت و عدم مخالفت روایت با قرآن را بیان فرموده است.

ج) هدف از عرضه، اثبات عدم مخالفت و اثبات موافقت است، یعنی وقتی روایت بر قرآن عرضه می‌شود، هم می‌خواهیم عدم مخالفت را اثبات کنیم و هم موافقت را. آیت الله جوادی آملی در این بحث در تفسیر تسنیم می‌فرماید: «هدف از عرضه روایت، اثبات عدم مخالفت است، نه اثبات موافقت؛ و همین که عدم مخالفت اثبات شود کفایت می‌کند» (جوادی آملی، ۱/ ۱۶۰). حال آنکه ما از روایات عرضه به دست می‌آوریم که اثبات موافقت هم لازم است، یعنی: اگر به صرف عدم مخالفت اکتفا شود ممکن است قرآن در موردی ساکت باشد و نسبت به موضوعی سکوت کرده باشد که خود همین سکوت، دلیل دارد که چرا موضوع در روایت مطرح شده است ولی قرآن ساکت است و در این موضوع چیز نگفته است.

بنابراین به نظر می‌رسد وقتی عدم مخالفت اثبات شد باید موافقت را هم اثبات کرد و تعبیر «ما وافق کتاب الله»، تصریح کلام در روایت عرضه است و باید اثبات موافقت هم بشود، نه صرف اثبات عدم مخالفت.

د) جمله «لا تقبلوا علينا» در روایت چهارم نشان می‌دهد که سنت منقول مورد نظر است نه صرفاً روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله (سنت قطعی) وارد شده

است. جمله فوق، عام بوده و شامل سنت منقول است اعم از روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام است و مواردی که روایت نیست ولی مطلب و محتوای منقول از اهل بیت علیهم السلام هست؛ چون هم در روایات و هم در سنت منقول، این مسئله وجود دارد که گاهی اوقات تلقی و برداشت راوی، نقل شده و در متن روایت قرار گرفته است. نمونه‌های این موضوع در روایات و سنت منقول زیاد است که به عنوان نمونه به یک روایت استناد می‌شود و آن اینکه در روایت هست که خود راوی، خدمت امام علیه السلام آمده و عرض کرده است که من روایت را از زبان شما شنیدم اما عین آن را حفظ نکردم ولی مخالف کلام شما هم چیزی نگفتم و مضمون کلام شما را نقل کردم. امام علیه السلام در پاسخ فرموده‌اند: «إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مَعَانِيَهُ فَلَا بَأْسَ؛ اگر مخالف کلام من نگفته باشی، اشکال ندارد» (کلینی، ۱۳۶۵، ۱/۵۱). بدین ترتیب روشن می‌شود که روایات همگی اینگونه نیست که عین کلام و الفاظ امام علیه السلام باشد بلکه در پاره‌ای از موارد، عبارت‌ها، کلام راوی بوده و راوی برداشت خود از کلام امام علیه السلام را نقل کرده است - نه اینکه عین کلام امام علیه السلام را حفظ و بیان کرده باشد - حتی در نقل‌های تاریخی هم گاهی اوقات برداشت‌های راوی نقل شده است بدین معنا که راوی از کلام یا فعل امام علیه السلام برداشتی کرده و سپس برداشت خود را بیان کرده است.

بنابراین مقصود از عرضه روایت بر قرآن هم روایت منقول است و هم روایت مربوط به نقل تاریخی مرتبط با پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام. یعنی بر اساس روایات عرضه هم باید روایتی که از اهل بیت علیهم السلام تحت عنوان «قال الصادق علیه السلام، قال الباقر علیه السلام و...» نقل شده است و هم مطلب و محتوایی که در رابطه با اهل بیت علیهم السلام مطرح شده و همان سیره منقول است، بر قرآن عرضه گردد.

مبانی قرآنی شناخت سیره صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام

برای دسترسی به اینکه گزاره‌ها و اخبار تاریخی در چه حدی از واقعیت و یا دروغ قرار دارد، باید آن را بر قرآن عرضه کرد. مبانی که در این زمینه می‌توان از قرآن استخراج کرد، حدود ۴ مبنا و اصل است که براساس این مبانی نمونه‌های تاریخی در خصوص سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نقد و بررسی خواهند شد.

اصل اول: مطابقت با اصل عصمت

اصل اولی از اصول چهارگانه قرآنی در بحث شناخت سیره صحیح، اصل مطابقت با عصمت است. سیره منقول و نقل تاریخی باید بر قرآن عرضه شود از این جهت که مخالف با عصمت نباشد. اینجا این پرسش ممکن است مطرح شود که مگر ممکن است نقل تاریخی وجود داشته باشد که مخالف عصمت باشد. پاسخ این است که فراوان است نقل‌های تاریخی که با عصمت - چه عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و چه عصمت اهل بیت علیهم السلام - ناسازگار است که در این فرصت محدود نمی‌توان به تمام مصادیق آن ورود پیدا کرد. در این بحث، اصل و مبنا مطرح می‌شود تا با اطلاع و دستیابی به آن اصل، هنگام برخورد به هر نقل تاریخی بتوان صحت و سقم آن را تشخیص داد.

آیات فراوانی از قرآن کریم، عصمت انبیاء و به خصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت را ثابت می‌کند و در اینجا به چند نمونه اشاره نمود:

*آیه اول: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ دُرِّيِّي قَالَ لَا يَتَّبِعُ آلَ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا بِالنَّاصِيَةِ» (بقره، ۱۲۴).

از تعبیر «لاینال عهدی الظالمین» عصمت اهل بیت علیهم السلام ثابت می‌شود به این بیان که بر اساس آیه شریفه، خداوند متعال می‌فرماید: عهد من به ظالمین نمی‌رسد. ظلم، اعم است و شامل همه ظلم‌ها از قبیل ظلم به نفس و ظلم به دیگران می‌شود و عهد الهی هم همان امامت است. بنابراین آیه با صراحت کامل، وجود عصمت را برای منصب امامت اثبات می‌کند.

*آیه دوم: «وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (نجم، ۳)

«ما ینطق» نطق در اینجا به معنای تکلم صرف نیست و «إلاّ بایستی می‌فرمود: «و ما یتکلم». معنای آیه این است که پیامبر صلی الله علیه و آله اصلاً چیزی از هوا ندارد؛ در آیات دیگر هم چنین اشاراتی وجود دارد.

*آیه سوم: «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ» (نجم، ۲).

آیه دلالت دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله نه خودش گمراه شده و نه دیگران را به گمراهی می‌اندازد و این هم یکی دیگر از أدلّه عصمت است.

برای مثال از این دسته اخبار می‌توان به روایات ذیل آیه ۳۷ سوره احزاب «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا؛ (به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خوانده‌ات «زید»] می‌گفتی: «همسرت را نگاه‌دار و از خدا بپرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار می‌کردی)؛ و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند؛ و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سرآورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده‌هایشان- هنگامی که طلاق گیرند- نباشد؛ و فرمان خدا انجام شدنی است» در مورد قصه زینب مراجعه کرد که در آن اخبار گفته شده است:

«انه كان اذا رغب في نكاح امرأة فان كانت خلية وجبت عليها الاجابة و حرم على غيره خطبتها و ان كانت ذات زوج وجب عليه طلاقها لينكحها» (نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ۱۲۸/۲۹؛ اشکوری، تفسیر شریف لاهیجی، ۳/۶۳۷).

به هیچ عنوان این فتوی که در کتب اهل سنت و متأسفانه بعضاً کتب شیعه آمده است با عصمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سازگار نیست. بر اساس این نقل اگر پیغمبر به زنی تمایل پیدا کرد و آن زن، شوهر نداشت بر آن زن واجب است که به پیغمبر جواب مثبت بدهد و خواستگاری او بر دیگران حرام است. و اگر زنی دارای شوهر است و العیاذ بالله پیغمبر به آن زن شوهردار رغبت و میل پیدا کرد بر همسر آن زن واجب است که او را طلاق داده تا پیامبر با او ازدواج کند. این فتوی در حالی است که فتوای همه فقها این است که زنی که خواستگار جدی دارد که در آستانه ازدواج هستند شرعاً شخص دیگری نمی‌تواند وارد خواستگاری جدید شود و نیز خواستگاری از زن شوهردار حرام است؛ آن وقت چگونه در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این موضوع اتفاق می‌افتد؟! قطعاً این موضوع با عصمت، اصول اخلاقی مخالف است.

روایات اسباب نزول، بخشی از روایات تاریخی به حساب می‌آید که علاوه بر عرضه بر قرآن از واقعیت های مسلم تاریخی نیز می‌توان برای ارزیابی صحت و سقم آن استفاده کرد.

بسیاری از مفسران در تفسیر آیه مورد بحث دچار مشکل شده‌اند که چگونه تفسیر کنند! مثلاً گفته‌اند چشم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به زینب افتاد. طبرسی در علت نزول آیه ۳۷ سوره احزاب چنین نقل می‌کند: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَى مَنْزِلَ زَيْدِ ذَاتِ يَوْمٍ، فَإِذَا زَيْنَبُ جَالِسَةٌ وَسَطَ حَجْرَتِهَا تَسْحَقُ طَبِيبًا بَفَهْرٍ لَهَا فَدَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْبَابَ، فَوَقَعَ بِصِرْهِ عَلَيْهَا، فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ النَّوْرِ «تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» وَرَجَعَ، فَجَاءَ زَيْدٌ فَأَخْبَرْتَهُ زَيْنَبُ بِمَا كَانَ، فَقَالَ لَهَا: لَعَلَّكَ وَقَعْتَ فِي قَلْبِ رَسُولِ اللَّهِ، فَهَلْ لَكَ أَنْ أُطَلِّقَكَ؟ فَقَالَتْ: أَخْشَى أَنْ تَطَلِّقَنِي وَ لَا يَتَزَوَّجَنِي رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ فَجَاءَ زَيْدٌ وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَفَارِقَ صَاحِبَتِي، فَقَالَ: مَا لَكَ؟ أَرَأَيْكَ مِنْهَا شَيْءٌ؟ قَالَ: لَا وَاللَّهِ، مَا رَأَيْتُ مِنْهَا إِلَّا خَيْرًا، وَ لَكُنْتُهَا تَتَعَطَّمُ عَلَيَّ لِشَرَفِهَا، وَ تُؤَذِّنِي، فَقَالَ لَهُ: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ»، ثُمَّ طَلَّقَهَا بَعْدَ، فَلَمَّا اعْتَدَّتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَا أَجْدُ أَحَدًا أَوْثَقَ فِي نَفْسِي مِنْكَ، أَخْطَبَ عَلَيَّ زَيْنَبُ، قَالَ زَيْدٌ: فَانْطَلَقْتُ إِذَا هِيَ تَخْمَرُ عَجِينَهَا، فَلَمَّا رَأَيْتَهَا عَظُمَتْ فِي نَفْسِي حَتَّى مَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَنْظُرَ إِلَيْهَا حِينَ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَكَرَهَا، فَوَلَّيْتُهَا ظَهْرِي وَ قُلْتُ: يَا زَيْنَبُ! أَبْشُرِي، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَخْطُبُكَ، فَفَرَحْتَ بِذَلِكَ، وَ قَالَتْ: مَا أَنَا بِصَانِعَةِ شَيْئًا حَتَّى أُوَامِرَ رَبِّي، فَقَامَتْ إِلَيَّ مَسْجِدَهَا وَ نَزَلَ الْقُرْآنَ» (طبرسی، ۱۳۷۷، ۳/۳۱۷).

«روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به منزل زید وارد شد در حالی که زینب در میان حجره‌اش نشسته بود و با سنگی در دست چیز خوشبویی می‌سایید، پیغمبر صلی الله علیه و آله در را باز کرد و چون نظرش به زینب افتاد گفت: منزه است خدایی که آفریننده نور است و آفرین بر خدایی که بهترین آفرینندگان است. و برگشت. زید که به منزل آمد زینب جریان را به او گفت، زید گفت: شاید محبت تو در دل او واقع شده باشد پس آیا می‌خواهی تو را طلاق دهم؟ تا پیامبر با تو ازدواج کند، زینب گفت: می‌ترسم تو مرا طلاق دهی و پیامبر صلی الله علیه و آله هم با من ازدواج نکند. پس زید پیش آن حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا می‌خواهم همسرم را طلاق دهم، حضرت فرمود تو را چه می‌شود آیا از او چیزی دیده‌ای که مشکوک شده‌ای؟ زید گفت: نه به خدا قسم جز خیر و خوبی از او چیزی ندیدم، لکن او در شرافت از من بزرگتر است و همین مرا اذیت می‌کند. حضرت به او فرمود: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ» زنت را برای خودت نگهدار و از خدا بترس. پس از آن زید همسرش را طلاق داد و چون عده‌اش تمام شد رسول خدا به زید گفت:

من هیچ فردی را درباره خودم از تو مطمئن‌تر نمی‌دانم، زینب را برای من خواستگاری کن. زید گفت: پیش او رفتم و او مشغول خمیر کردن بود و وقتی دانستم که رسول خدا از او خواستگاری کرده است در نظرم چنان بزرگ آمد که قادر نبودم به او نگاه کنم، بنا بر این پشتم را به او کردم و گفتم: ای زینب مژده باد تو را که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از تو خواستگاری کرده است پس شادمان شد و گفت من کاری انجام نمی‌دهم تا پروردگارم فرمان دهد، سپس به مسجدش (جایگاه نمازش) رفت و این آیه نازل شد: «همین شأن نزول را بغوی با اندکی تغییر نقل کرده است (بغوی، بی تا، ۳/۶۴۱).

این موضوع نیز قطعاً با عصمت، اصول اخلاقی ۱، مسلمات تاریخی (زیرا زینب، دختر عمه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود) و تمام معتقدات ما مخالف است و مرحوم سید مرتضی از این دسته اخبار و روایات و و نقل‌ها به روایات خبیثه یاد می‌کند (تنزیه الأنبياء - ص ۱۱۱). از سوی دیگر در مقابل این سبب نزول، تفسیر دیگری از امام سجاد علیه السلام وجود دارد که در آن شأن پیامبر صلی الله علیه و آله از هرگونه نگاه و پندار بی اساس و ناروا حفظ شده است: «جبرئیل به پیامبر اکرم خبر داده بود که زید همسر خود را طلاق خواهد داد و زینب جزء همسران او خواهد شد، ولی هنگامی که زید برای شکایت از همسرش به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و ناسازگاری خویش را با همسرش بیان داشت، پیامبر به دلیل مصالحی که وجود داشت، خبر جبرئیل را کتمان کرد، و به زید توصیه کرد که با همسرش مدارا کند، در این هنگام آیه شریفه نازل شد، و پیامبر را راجع به کتمان واقعیت مورد خطاب قرار داد» (طبرسی، ۱۳۷۲، ۸/۵۶۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ۴/۱۹۱؛ میبیدی، ۱۳۷۱، ۸/۴۹).

پس اگر نقل تاریخی مخالف با عصمت بود قطعاً باید کنار گذاشته شود و آنچه از سیره منقول که با عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در تضاد و تعارض باشد می‌بایست ترک گردد.

۱ بدون اجازه وارد شدن اصولاً با سیره قطعی پیامبر ناسازگار است؛ زیرا قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (نور، ۲۷).

اصل دوم: مطابقت با اصول اخلاقی

آیات قرآنی مربوط به این بخش زیاد است که در اینجا به نمونه‌هایی از آنها اشاره خواهد

شد:

۱- «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم، ۴)

۲- «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَّحِيمٌ»

(توبه، ۱۲۸).

۳- «فِيمَا رَحِمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّالْقَلْبِ لَأَنفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ

وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ ...» (آل عمران، ۱۵۹).

۴- «وَ يُطْعَمُونَ أَطْعَامًا عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا» (انسان، ۸).

۵- «وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي

صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَ يُوَثِّرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقِ شَحْنًا نَفْسِهِ

فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (حشر، ۹).

در روایتی هم از عائشه در پاسخ به سؤال از اخلاق رسول الله صلی الله علیه و آله است

که گفت: «كان خلقه القرآن، خذ العفو وأمر بالمعروف وأعرض عن الجاهلین» (احمد بن حنبل،

۱۴۱۲ق، ۶/۱۶۳؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷، ۶/۳۴۰).

به عنوان نمونه در این بحث می‌توان به بیاناتی که ذیل آیه ۶ سوره احزاب «النَّبِيِّ أَوْلَىٰ

بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» در باب اولویت پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است، مراجعه نمود؛

مثل اینکه گفته شده است: «برای پیامبر صلی الله علیه و آله مباح است که آب و غذا را از دست

تشنه و گرسنه بگیرد و خود مصرف نماید تا جانش حفظ شود حتی اگر آن شخص گرسنه و تشنه ،

مضطرب به آن غذا و آب باشد» (طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، ۴/۱۵۳؛ حلی، بی تا، ۲/۵۶۷).

این فتوایی است که اصل آن قابل ردّ نیست ولی شکل بیان آن باید تغییر پیدا کند. بر اساس این

فتوی چنانچه پیغمبر و شخصی دیگر در بیابان باشند و فقط یک آب و غذا داشته باشند که با این

آب و غذا یکی از آنها نجات پیدا می‌کند، در این صورت بر پیغمبر جایز است که آب و غذا را از

دست آن گرسنه و تشنه بگیرد و خود مصرف کند تا نجات پیدا کند ولو طرف مقابل از گرسنگی و تشنگی در بیابان بمیرد؛ چون او، پیغمبر است و حفظ جان پیغمبر واجب است.

این مطلبی است که با توجه به اولویت پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شده است که اصل آن را رد نمی‌کنیم ولی باید شکل آن تغییر پیدا کند تا جنبه اخلاقی پیدا کند. آیه‌ای در قرآن کریم وجود دارد مبنی بر اینکه در جنگ، جان خود را بر جان پیامبر صلی الله علیه و آله مقدم نکنید بلکه شما از پیامبر پیشی بگیرید و مانع از این شوید که پیامبر جلو برود. بدین ترتیب اولویت، پیغمبر می‌شود. حال اگر فتوا یا بیان تاریخی در این جا وجود داشت نباید با اصول اخلاقی تنافی داشته باشد. بنابراین در این نقل تاریخی باید چنین گفت که اگر من و پیغمبر یا من و امام معصوم در بیابانی گرفتار شدیم و یک آب و غذا بیشتر وجود ندارد، اینجا باید آب و غذا را به پیغمبر یا امام معصوم داد تا بخورد و نجات پیدا کند ولو من بمیرم؛ یعنی نجات جان پیغمبر یا امام معصوم علیه السلام بر من واجب است ولو خودم بمیرم، نه اینکه بر پیغمبر یا امام معصوم جایز باشد که غذا و آب را از دست دیگری بگیرد و بخورد و جان خود را نجات بدهد ولو آن دیگری تلف شود و بمیرد.

بنابراین اگر بخواهیم موضوع را با صبغة اخلاقی طرح کنیم اینگونه می‌شود که حکم شرعی وجوب، متوجه مکلف است که حفظ جان نبی یا امام معصوم بر او واجب است، نه اینکه بر پیامبر یا امام جایز باشد که به خاطر حفظ جان خود، مسئله خلاف اخلاقی را مرتکب شود. بنابراین در یک جمله باید گفت: آنچه از سیره منقول که مخالف و مغایر با اصول اخلاقی باشد باید کنار گذاشته شود.

نمونه دوم: شیخ طوسی در سبب نزول آیات ۸۷ و ۸۸ سوره مائده «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است حرام مشمارید و تجاوز نکنید که خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد. و از آنچه خداوند حلال و پاکیزه روزی شما کرده است بخورید و از خداوند که بدو ایمان دارید پروا کنید» می‌نویسد:

«قال عكرمة و أبو قلابة و أبو مالك و ابراهيم و قتادة و السدي و ابن عباس و الضحاک: إن جماعة من الصحابة منهم علي عليه السلام و عثمان بن مظعون و ابن مسعود و عبد الله بن عمر، همّوا بصيام الدهر و قيام الليل، و اعتزال الناس و جب أنفسهم و تحریم الطيبات عليهم» (طوسی، بی تا، ۸/۴).

روایت فوق را طبرسی با شرح و بسط و افزودن افرادی دیگر، چنین آورده است:

«جلس رسول الله يوما فذكر الناس و وصف القيامة فرق الناس و بكوا و اجتمع عشرة من الصحابة في بيت عثمان بن مظعون الجمحي و هم علي و أبو بكر و عبد الله بن مسعود و أبو ذر الغفاري و سالم مولی أبي حذيفة و عبد الله بن عمر و المقداد بن الأسود الكندي و سلمان الفارسي و معقل بن مقرن و اتفقوا على أن يصوموا النهار و يقوموا الليل و لا يناموا على الفرش و لا يأكلوا اللحم و لا الودك و لا يقربوا النساء و الطيب و يلبسوا المسوح و يرقضوا الدنيا و يسيحوا في الأرض و هم بعضهم أن يجب مذاكيره فبلغ ذلك رسول الله ص فأتى دار عثمان فلم يصادفه فقال لامرأته أم حكيم بنت أبي أمية و اسمها حواء و كانت عطارة أ حق ما بلغني عن زوجك و أصحابه فكرهت أن تكذب رسول الله ص و كرهت أن تبدي علي زوجها فقالت يا رسول الله إن كان أخيرك عثمان فقد صدقتك فانصرف رسول الله فلما دخل عثمان أخبرته بذلك فأتى رسول الله ص هو و أصحابه فقال لهم رسول الله أ لم أنبئكم أنكم اتفقتم على كذا و كذا قالوا بلى يا رسول الله ص و ما أردنا إلا الخير فقال رسول الله إني لم أومر بذلك ثم قال إن لأنفسكم عليكم حقا فصوموا و أفطروا و قوموا و ناموا فإني أقوم و أنام و أصوم و أفطر و أكل اللحم و الدسم و آتی النساء و من رغب عن سنتي فليس مني ثم جمع الناس و خطبهم و قال ما بال أقوام حرموا النساء و الطعام و الطيب و النوم و شهوات الدنيا أما إني لست آمرکم أن تكونوا قسيسين و رهبانا فإنه ليس في ديني ترك اللحم و لا النساء و لا اتخاذ الصوامع و إن سياحة أمتي الصوم و رهبانیتهم الجهاد اعبدوا الله و لا تشركوا به شيئا و حجوا و اعتمروا و أقيموا الصلاة و آتوا الزكاة و صوموا رمضان و استقيموا يستقم لكم فإنما هلك من كان قبلكم بالثبديد شددوا على أنفسهم فشدد الله عليهم فأولئك بقاياهم في الديارات و الصوامع فأنزل الله الآية» (طبرسی، ۱۳۷۲، ۳/۳۶۴).

«روزی پیامبر خدا در باره مردم و وصف قیامت سخن گفت. مردم ناراحت شدند و گریستند. ده تن از اصحابه: علی ع، ابو بکر، عبد الله بن مسعود، ابو ذر غفاری، سالم، عبد الله بن عمر، مقداد بن اسود کندی، سلمان فارسی، معقل بن مقرن و .. در خانه عثمان بن مظعون جمع شدند و تصمیم گرفتند که روزها روزه‌دار و شبها برای عبادت، بیدار بمانند. گوشت نخوردند و با زنان نیامیزند. از استعمال بوی خوش و پوشیدن لباس نرم و خفتن بر بستر، خودداری کنند و در زمین به سیاحت پردازند. برخی از آنها تصمیم گرفتند که خود را عقیم کنند. این

خبر به پیامبر رسید و به خانه عثمان آمد. عثمان در خانه نبود. به همسرش ام حکیمه، دختر این امیه فرمود: آیا آنچه در باره شوهرت می‌گویند، راست است؟ ام حکیمه که نمی‌خواست به پیامبر دروغ گوید و در عین حال نمی‌خواست جانب شوهر را رعایت نکند، گفت: اگر عثمان به شما خبر داده، راست است. پیامبر برگشت. هنگامی که عثمان بخانه آمد، ام حکیمه، جریان را به اطلاع او رسانید. او و همراهانش خدمت پیامبر رسیدند. پیامبر فرمود: آیا شما را خبر دهم که شما بر یک سلسله کارها تصمیم گرفته‌اید؟! گفتند: آری، یا رسول الله، ما نیت بدی نداریم! پیامبر فرمود: من چنین دستوری نداده‌ام. آن گاه فرمود: بدن شما را نیز بر شما حقی است. شما روزه بگیرید و افطار کنید، عبادت کنید و بخوابید. من عبادت می‌کنم و می‌خوابم، روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم. گوشت و چربی هم می‌خورم و با زنان آمیزش می‌کنم. هر کس از روش من اعراض کند، از من نیست. آن گاه مردم را جمع کرد و در ضمن یک سخنرانی، فرمود: چرا مردمی زنها و خوراکیها و بوی خوش و خواب و لذت دنیا را بر خود حرام می‌کنند؟! من چنین دستوری نداده‌ام. من نمی‌خواهم که شما مثل راهبانی که دنیا را ترک و در گوشه کلیساها و صومعه‌ها وجود خود را عاطل و باطل می‌کنند، باشید. نخوردن گوشت و ترک همسر، جزء برنامه دین من نیست، دیرنشینی از برنامه‌های اسلام خارج است. سیاحت امت من روزه و رهبانگیری ایشان جهاد است. خدا را پرستش کنید و برای او شریک قرار ندهید. حج و عمره کنید. نماز بخوانید. زکات بدهید. روزه ماه رمضان بگیرید. در راه خدا استقامت کنید تا خداوند شما را براه راست آورد. پیشینیان از راه سختگیری تباه شدند. آنها بر خود سخت گرفتند و خدا نیز بر آنها سخت گرفت. اکنون بقایای مفلوک آنان در دیرها و صومعه‌ها و کلیساها باقی هستند! این آیه‌ها بمناسبت این جریان نازل شد».

طبرسی این روایت را از امام صادق علیه السلام نیز نقل کرده است که حضرت فرمود:

«أنه قال نزلت في علي و بلال و عثمان بن مظعون فأما علي (ع) فإنه حلف أن لا ينام بالليل أبدا إلا ما شاء الله و أما بلال فإنه حلف أن لا يفطر بالنتهار أبدا و أما عثمان بن مظعون فإنه حلف أن لا ينكح أبدا» (طبرسی، ۳/ ۳۶۴).

در تفسیر البرهان این روایت امام صادق علیه السلام با شرح و تفصیل بیشتری آمده است

(بحرانی، ۱۴۱۶ق، ۲/ ۳۴۶-۳۴۷).

همان طور که علامه طباطبایی به ظاهر در صحت این روایت تردید نموده و آن را مرسل و ضعیف قرار داده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۶/ ۱۱۴) می‌توان گفت که این نقل جز به ساختگی بودن این شأن نزول دلالت نمی‌کند؛ زیرا با سبک و سیره‌ی حضرت علی علیه السلام که تربیت یافته‌ی

خانه‌ی وحی بود و از رفتار و سیره پیامبر کاملاً آگاه بود ناسازگار بوده و با اصول اخلاقی مخالف است.

اصل سوم: وجود تشابهات

اصل سوم در این بحث، وجود تشابهات است. در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که تشابه هستند. منظور از تشابه در این بحث، تشابه معنوی، یعنی چند معنایی است و با تشابهات لفظی در این بحث کاری نیست. همین امر در کلام اهل بیت علیهم السلام هم ممکن است باشد. در حدیثی از امام رضا علیه السلام به این موضوع اشاره شده است آنجا که حضرت می‌فرماید: «مَنْ رَدَّ مِثْلَهُ الْقُرْآنَ إِلَىٰ مُحْكَمِهِ هَدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ... إِنَّ فِي أَخْبَارِنَا مِثْلًا كَمِثْلِهِ الْقُرْآنَ وَ مُحْكَمًا كَمُحْكَمِ الْقُرْآنِ، فَرَدُّوا مِثْلَهَا إِلَىٰ مُحْكَمِهَا وَ لَا تَتَّبِعُوا مِثْلَهَا دُونَ مُحْكَمِهَا فَتَضَلُّوا؛ كَسَىٰ كَمَا فِي الْقُرْآنِ» که آیات تشابه قرآن را به آیات محکم آن باز گرداند، به صراط مستقیم رهنمون می‌شود ... در اخبار ما نیز مانند قرآن تشابه و محکم وجود دارد؛ پس اخبار تشابه را به اخبار محکم باز گردانید و از تشابهات به جای محکمت تبعیت نکنید که گمراه خواهید شد» (صدوق، بی تا، ۱/ ۲۹۰؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۲/ ۱۸۵).

پس یک نکته در مورد کلام اهل بیت علیهم السلام این است که همانگونه که در آیات قرآن، تشابه وجود دارد، در کلام اهل بیت علیهم السلام هم ممکن است وجود داشته باشد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «فَلِإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مِثْلُ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَ مَنْسُوخٌ وَ خَاصٌّ وَ عَامٌّ وَ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ؛ سَخَنَ بِبِئْسَ مِثْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ فَرَمَانِ إِيشَانِ هَمَانْدِ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَ مَنْسُوخٌ، مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ دَارِدٌ» (کلینی، ۱۳۶۵، ۱/ ۶۳).

از نمونه های روایات تشابه، روایتی است که از پیامبر نقل شده است: «خَيْرُ النَّاسِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ الرَّجُلُ النَّوْمُ» (سید رضی، بی تا، ۲۲۷). اگر این روایت را به معنای ظاهری حمل کنیم، مفهوم روایت این می‌شود که بهترین مردم در آخر الزمان، انسان پرخواب است. در صورتی که این امر، با محکمت و باطن قرآن و روایات مطابقت ندارد و اصولاً پرخوابی مذموم شده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُبَغِّضُ كَثْرَةَ النَّوْمِ وَ كَثْرَةَ الْفَرَاغِ؛ يَعْنِي خِدَاوَنْدِ أَزْ زِيَادِ خَوَابِيْدِنِ وَ فِرَاغَتِ زِيَادِ بَدَشِ مِي آيِدُ» (کلینی، ۱۳۶۵، ۵/ ۸۴). «كَثْرَةُ النَّوْمِ مَذْهَبَةٌ لِلدُّنْيَا؛ يَعْنِي زِيَادِ خَوَابِيْدِنِ دِيْنِ وَ دُنْيَايِ»

انسان را از بین می‌برد» (کلینی، ۱۳۶۵، ۵/ ۸۴). از این رو در اینگونه موارد باید، غیر از معنای ظاهری در نظر گرفته شود.

نکته دوم هم این است که تشابهات، اختصاص به تشابهات کلامی ندارد بلکه شامل تشابهات فعلی نیز می‌گردد و گاهی اوقات در فعل هم تشابه وجود دارد و مثال آن همان کارهای حضرت خضر علیه السلام است که آیات سوره کهف به آن پرداخته است. کشتن بچه، سوراخ کردن کشتی و ساختن دیوار توسط حضرت خضر علیه السلام مواردی بود که برای حضرت موسی علیه السلام متشابه بود به همین جهت مورد اعتراض حضرت موسی علیه السلام قرار گرفت: (لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا). از این اعتراض حضرت موسی علیه السلام نسبت به فعل حضرت خضر علیه السلام برمی‌آید که کارهای ایشان برای حضرت موسی علیه السلام متشابه بوده است. سپس در ادامه می‌فرماید: (سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿كهف، ۷۸﴾) تعبیر قرآن، تأویل است. وقتی تأویل آمد باید فعل متشابهی در کار باشد تا تأویل اتفاق بیفتد و إلاً فعل ظاهر، تفسیر دارد.

مورد دومی که برای تشابه فعلی می‌توان ذکر کرد فرمایش رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است که فرمود: «إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ بَعْدِي عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ فَسُئِلَ صَ مَنْ هُوَ قَالَ: هُوَ خَاصِصُ النَّعْلِ يَغْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۱). امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر تأویل جنگید، نه بر تنزیل؛ چون برای بسیاری از مردم معلوم نبود چه کسانی حق و باطل هستند؛ زیرا در هر دو طرف، صحابه پیغمبر وجود داشتند که روزها روزه داشتند و شبها به عبادت و تهجد مشغول بودند. تمام جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام با مسلمانان، صحابه یا همسر پیغمبر بود. در مورد پیغمبر معلوم بود که با چه کسانی می‌جنگد. حضرت با گروهی مثل مشرکین، یهود و منافقین می‌جنگید و لذا می‌فرماید: «أنا أقاتل على التنزيل» و بر روی شانه امیرالمؤمنین علیه السلام دست گذاشته و می‌فرماید: «بینکم من یقاتل علی التأویل»؛ زیرا تشخیص حق و باطل در آن شرایط بسیار سخت بود. پس می‌توان گفت که فعل حضرت علی علیه السلام تشابه فعلی داشت.

به طور قطع چنانچه بخواهیم در پرتو تعالیم قرآنی هدایت پیدا کنیم باید این قدرت پیدا شود که بتوانیم تشابهات را به محکمت ارجاع دهیم. طبق فرمایش امام رضا علیه السلام در اخبار

هم مثل قرآن، متشابهات وجود دارد که باید متشابهات قولی یا فعلی اهل بیت علیهم السلام به محکمت ارجاع شود و اگر غیر از این عمل شود گمراهی و ضلالت در پی خواهد داشت.

اصل چهارم: مطابقت با سیره عقلاء و شأنیت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام

اگر گزاره تاریخی و یا روایت منقول در تعارض و تضاد با سیره عقلاء و یا شأنیت و جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و یا اهل بیت علیهم السلام بود باید با دقت بیشتری مورد بررسی قرار گیرد. البته تعدادی از روایات گرفتار این مسئله هستند. مسئله شأنیت، جایگاه و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را از آیات متعدد قرآنی می توان به دست آورد، از جمله این آیات می توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- «یا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ إِنْتَقِبْتُنَّ...» ﴿أحزاب، ۳۲﴾.

آیه شریفه به گونه ای شأنیت برای همسران پیغمبر لحاظ کرده و می فرماید وقتی همسر پیغمبر شدید، دیگر مثل سایر زن ها نیستید؛ چون هر رفتار و فعلی که انجام دهید، آن کار شما به پیغمبر نسبت داده خواهد شد.

۲- «یا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ...» ﴿أحزاب،

۳۰﴾.

از این آیه نیز جایگاه و شأنیت ویژه ای برای همسران پیامبر صلی الله علیه و آله استنباط می شود. خطاب به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید که هر یک از آنها اگر گناه آشکار و فاحشی مرتکب شوند عذابش دو چندان خواهد بود. مفسران گفته اند دو برابر شدن عذاب آنها از این جهت است که یک عذاب به خاطر گناه خود آنها است و یک عذاب هم به خاطر آبروی پیامبر صلی الله علیه و آله است.

۳- «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

﴿حجرات، ۱﴾.

این آیه شریفه نیز در مقام تبیین شأنیت و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا پیشی نگرفتن از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقدم نداشتن چیزی بر آنها، نشان دهنده جایگاه والای خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به دیگران است که نباید جلوتر از پیامبر صلی الله علیه و آله راه رفت، حرف زد، رأی داد و نظر داد.

۴- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ ...»

﴿حجرات، ۲﴾.

۵- «إِنَّ الَّذِينَ يُعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى ...»

﴿حجرات، ۳﴾.

۶- «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» ﴿حجرات، ۴﴾.

آیات فوق، نمونه‌ای از آیات متعدد قرآن کریم است که جایگاه، منزلت و شأن مقام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را گوشزد کرده و وظایف امت در قبال حضرت را مشخص می‌کند. در اینجا به طور اجمال به دو نمونه تاریخی اشاره می‌شود که یکی نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دیگری مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام است که هر چند در بعضی از کتاب‌ها نقل شده است اما به دلیل مخالفت با سیره عقلاء و عدم شأنیت با مقام والای آن بزرگواران قابل پذیرش نیست.

نمونه اول که به عنوان کرامت هم برای امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است، این است که گفته شده است: «أنه قدم أمير المؤمنين عليه السلام فتطهر للصلاة، فنزع خفه فانسابت فيه أفعى فلما دعا ليلبسه انقضت غراب فحلقت ثم ألقاها ، فخرجت الانعى منه؛ على عليه السلام شب كفشش را درآورد تا وضو بگیرد. خداوند پرنده‌ای را فرستاد. یکی از کفش‌های ایشان را برداشت. علی علیه السلام آن پرنده را که پرواز می‌کرد، دنبال کرد تا اینکه صبح دمید. پرنده کفش را انداخت. به ناگاه ماری سیاه از کفش بیرون خزید» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۴۱/۲۴۳).

این مورد اولاً با شأنیت حضرت سازگار نیست؛ چرا که اگر ما باشیم و چنین حادثه‌ای برای ما اتفاق بیفتد آیا اینگونه است که با لباس رسمی در کوچه‌ها و خیابان‌ها دنبال آن پرنده بدویم تا کفش را بازپس بگیریم؟

ثانیاً با علم امام هم سازگار نیست.

ثالثاً به لحاظ تاریخی هم سازگار نیست؛ زیرا به لحاظ تاریخی اولاً کفش‌های آن زمان کفش‌های سرپوشیده نبوده بلکه کفش‌های بندی روباز بوده است. ثانیاً مگر پای حضرت چقدر بزرگ بوده است که یک مار بزرگ سیاه وارد کفش آن حضرت شده و حضرت هم متوجه نشده‌اند و پرنده‌ای متوجه شده و آن را برمی‌دارد؟

ثالثاً: درک آن پرنده - العیاذ بالله - از حضرت بیشتر بوده است؟!

از این رو، اگر در متن گزاره های تاریخی مربوط به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و معصومین علیهم السلام عباراتی یافت شود که متعارض با شأن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و معصومین علیهم السلام باشد، قطعاً آن اخبار را باید جعلی نامید.

نتیجه گیری

قرآن، زیر بنای فکری مستحکم در زمینه های اعتقادی، اخلاقی، فرهنگی و عبادی برای مسلمانان می باشد که خداوند آن را برای هدایت و سعادت بشری ارزانی داشته است. جعل و دستکاری و ضعف در برخی نقل های تاریخی در خصوص سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام از موضوعاتی است که همه ی دانشمندان علوم اسلامی بر آن اذعان دارند. روایات عرضه، ضرورت مطابقت و عدم مخالفت روایت با قرآن را بیان فرموده است. پس میزان صحت و سقم گزاره های تاریخی مربوط به سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام از لحاظ عقل، شرع و احادیث متواتر، عرضه به قرآن است. توجه به این اصول و نیز سایر مصححات تاریخی (که شاید نتوان تحت عنوان اصل قرآنی آنها را ذکر کرد ولی بتوان مؤیداتی از آیات قرآنی برای آنها پیدا کرد مثل مطابقت با مسلمات تاریخی و) می تواند کلیدی در دست استادان و محققان بزرگوار باشد که با تمسک به این اصول، سؤالات و شبهاتی که در مورد سیره و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام مطرح می شود، با قوت و به درستی پاسخ داده شود.

منابع

- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۷ق.
- احمد بن حنبل، مسند احمد بن حنبل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
- اشکوری، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، تهران، دفتر نشر داد، اول، ۱۳۷۳ش.
- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، اول، ۱۴۱۶ق.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، سید جلال الدین الحسینی، تهران، دار الکتب الإسلامية، بی تا.
- بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، اول، ۱۴۲۰ق.

جوادی آملی، عبدالله، تسنیم (تفسیر قرآن کریم)، قم، مرکز نشر اسراء، پنجم، ۱۳۸۷ش.
حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۷ش.

حلی، حسن بن یوسف، تذکرة الفقهاء، بی‌جا، منشورات المكتبة الرضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، بی‌تا.
زمخشری، محمود، الکشاف عن الحقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت، دارالکتب العربی، سوم، ۱۴۰۷ق.
سید رضی، ابوالحسن محمد بن الحسین بن موسی، المجازات النبویة، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، بی‌تا.

صدوق، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران، منشورات جهان، بی‌تا.
طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، پنجم، ۱۴۱۷ق.

طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، تهران، دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، اول، ۱۳۷۷ش.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان لعلوم القرآن، تهران، انتشارات فراهانی، اول، ۱۳۷۲ش.
طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، دار المعرفة، اول، ۱۴۱۲ق.

طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفه الرجال معروف به رجال الکشی، مشهد، دانشکده الهیات، ۱۴۰۴ق.

_____ التبیان فی تفسیر القرآن (التبیان الجامع لعلوم القرآن)،
بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

_____ المبسوط فی فقه الامامیة، تهران، چاپ محمدباقر بهبودی،
۱۳۸۸ش.

عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر (تفسیر العیاشی)، بی‌جا، المکتبه العلمیه الاسلامیه، بی‌تا.
فیض کاشانی، ملاحسن، الصافی، تهران، صدر، دوم، ۱۴۱۵ق.

قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دارالکتب، چهارم، ۱۳۶۷ش.

كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، تهران، دارالكتب الاسلامية، ١٣٦٥ ش.
مجلسى، محمد باقر، بحارالانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٤ ق.
مبيدئى، احمد بن ابى سعد، كشف الأسرار و عدة الأبرار، تهران، اميركبير، پندجم، ١٣٧١ ش.
نجفى، محمد حسن، جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٣٦٢ ش.